زبان، دیپلماسی و برخوردهای فرهنگی

ترجمه: حمید غفاری

برخی از پژوهشگران به تدریج بدین نتیجه رسیده اند که روند جهانی شدن (گلوبالیزم) و همگرایی در جهان با مرزها و موانعی رویارو شده است. این مرزها از جنس تمدنهای بزرگ بوده، بر ویژگیهای آن مبتنی می باشد. تمدنهایی که بر طبق رای و نظر پروفسور ساموئل هانتینگتون بر بنیاد فرهنگها و آنچه که هویت فراگیر مذهبی و سیاسی نامیده می شود، استوار می باشد.

بنابر نظر «ساموئل هانتینگتون » در کتاب «برخورد تمدنها»، ویژگیهای قرن بعد مبتنی بر دو نوع تعارض می باشد، تعارضات یا تعارضاتی که در میان دولتهای صاحب سلطه در قلمرو تمدنی مشخص وجود دارد و تعارضات Fault line یا تعارضاتی که در میان دولتهای گوناگون در تمدنهای جداگانه پدید می آید. بر هر دو نوع از تعارضات، ویژگیها و خصلتهای فرهنگی مترتب بوده، از گرایشات ایدئولوژیک و یا ملی گرایانه مبرا می باشند. در واقع، در این پهنه، عامل تعیین کننده همان عامل فرهنگی و هویتی است و دقیقا همین عامل است که پس از افول ایدئولوژیها و خروج آنها از صحنه جهانی، به میدان داری به پهنه بین الملل پرداخته و حضور پررنگ خود را اعلام داشته است. ساموئل هانتیگتون اظهار می دارد که تمدنها، واقعیاتی فرهنگی محسوب می شوند. وی در این باب، به نکته قابل تاملی که از نظر خودش یک آکسیوم (اصل متعارف) می باشد، اشاره می نماید و می گوید: بر فرهنگها، ویژگی سیاسی مترتب نیست، بلکه این ویژگی بر آنها تحمیل می گردد. همچنین از نظر وی، در این خصوص، تناقض زمانی رخ می نماید که مرزهای سیاسی مخدوش و غیر قابل تشخیص می شوند. بنابراین، سیاسی شدن فرهنگها به صورت امری مکرر درمی آید. چنین حالتی، سیاسی شدن فرهنگ، هنگامی بروز می نماید که قدرتهای محوری، اقدام به تشکیل حکومت می نمایند. در واقع، سیاسی شدن فرهنگ که از وحدت فرهنگی تاثیر می پذیرد، زمانی آشکار می شود که در آن، وحدت سیاسی از سوی قدرتهای برونی و بیگانه مورد تهدید واقع می شوند. بدین لحاظ و بر بنیاد چنین تفسیری، می توان اذعان نمود که اراده نهفته در پشت سیاسی شدن فرهنگ، قدرت است و نه خود فرهنگ.

یکی از شاخصه های اساسی تحول سیاسی در روسیه پس از سال 1993، بحثها و گفتارهایی است که در خصوص «تمدن روسی » می شود. نظریه «تمدن روسی » به تدریج پیروان بیشتری می یابد و دقیقا در دوره ای بروز نموده است که این کشور، فاقد وحدت سیاسی و هویت ملی است. کمونیستهای پیشین روی از ایدئولوژی شوروی برتافته اند و منحصرا تاکید و توجه خویش را به منافع ملی فراگیر معطوف نموده اند. در واقع، در این خصوص، گرایش موجود صرفا بر منافع ملی یک ملت نیست، بلکه منافع تمدنی چند ملیتی را که تمدن «آسیایی - اروپایی » نامیده می شود، دربرمی گیرد.

بر طبق نظر کمونیستی «زیوگانف » Ziuganov ، تلاش برای احیای سرمایه داری، اثر بخش نخواهد بود; زیرا سرمایه داری شالوده های مادی و معنوی جامعه را نابود می نماید و به طور پیوسته، به این واقعیت اشاره می نماید که تمدن غربی - بورژوازی و تمدن روسی، و تمدن متباین و نامتقارن می باشند.

وی - ونیز بسیاری همزبان با وی - بر بنیاد همین دیدگاه، مرزی را از شمال به جنوب ترسیم می نمایند که در دو سوی آن، فرهنگهای رقیب در مقابل یکدیگر صف آرایی نموده اند. یک سو فردگرایی غربی با خصلتهایی مانند دموکراسی، اقتصاد سرمایه داری و آزادی مطلق قرار گرفته، در سوی دیگر، وحدت جمع گرایانه روسی، حکومت هیرارشی، سیستم کشاورزی سوسیالیستی و روش ویژه اقتصادی آن قرار دارد.

از جمله محققان روسی که در خصوص مقوله فرهنگ، بیش از دیگران تلاش و تفکر نموده، یوری لوتمن (1993 - 1922) می باشد. لوتمن قلمرو فرهنگ را «زمینه رمزها» و «علائم رمزی » می داند. وی معنای خود را در قلمرو فرهنگ، از زمینه ای وام گرفته که آن را «اروپا و آسیاگرایی روسی » می نامند. با وجود این، لوتمن در تضاد با پیروان گرایشات اروپایی - آسیایی (اروپا و آسیاگرایان)، در پی این برنمی آید که سیاستی را مبتنی بر منافع ملی مشتمل بر تاریخ و زبان و بیولوژی تدوین نماید، بلکه با ایجاد تبادلات میان ساختارگرایی و نشانه شناسی در دهه 1960 در شوروی، مطرح می نماید که فرهنگها، جهان هایی مخلوق زبان (زبان و ساختار زبانی و ویژگیهای مترتب بر آن) می باشند بنابراین، به همین خاطر، ویژگی مطلقیت بر آنها مترتب نیست. فرهنگ از یک سو سیستمی هماهنگ متشکل از خرده سیستمهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی است که در این صورت، بر فرهنگ فهمی درونزا حاکم و بر آن ویژگی «ملی » یا «یگانگی » مترتب می باشد. از سوی دیگر، فرهنگها سیستمهایی باز می باشند که در رابطه ای گفتمانی با سیستمهای برونی قرار می گیرند و به وضوح در چنین فضایی است که فرهنگها در رابطه دو جانبه تاثیر و تاثر قرار گرفته و در همین رابطه تعریف می شوند; اما نکته حائز اهمیت در تفسیر لوتمن، تاکیدی است که وی بر «روابط » فرهنگی دارد.

اکسیرمی که در این زمینه در ذهن وی نقش بسته، این است که هیچ فرهنگی فی نفسه دارای معنا نمی باشد. همچنین فرهنگها می توانند به عنوان معانی سیاسی یا بیاناتی زبانی از واقعیات قلمداد شوند، اما خاتمه یافته نیستند زیرا فرهنگها از یک سو، در حال خلق و ایجادند و از سوی دیگر، مخلوق «رابطه » با سایر فرهنگها می باشند. لوتمن اشاره می نماید، اینکه بیان می گردد بر فرهنگی ویژگی «والایی » و «برتری » مترتب است، گفتاری سهل و بی معنی است. لوتمن از طریق نشان دادن اینکه چگونه فرهنگها به روابط مشترک می پردازند، تاکید بر ویژگیهای «قطبی » و «همانندی » در قلمرو فرهنگها دارد. او همچنین اشاره می نماید که این دو مقوله، در ارتباطی مطمئن با یکدیگر معنا می یابند. به عبارت دیگر و به زبان خود لوتمن، هرگاه یک فرهنگ تصویری قطبی (پولاریزه) از مفاهیم «ما» و «آن بیگانگان » خلق و ایجاد می نماید، در واقع، این گونه است که زمینه یا متن هنجاری «بیگانگی » را با خود «همانند» می سازد.

ساختار نظری لوتمن، ما را بدین امر دعوت می نماید که بتوانیم آنچه که در متن جامعه روسیه نوشته می شود، بخوانیم. بر این اساس، می توان بدین باور رسید که بروز ویژگیهای «قطبی » شدید و فشرده در این جامعه بدان معناست که روسیه در پی رد و تکذیب تجربیات جوامع غربی برآمده است. در این خصوص، جامعه سرمایه داری همچون «متنی » می باشد که در آن، حکومتهای گوناگون براساس ویژگی «دستور زبانی » خود عمل می نمایند. از سوی دیگر، براساس همین سیستم، می توان گفت، یک سیر آموزشی فشرده در روسیه در جریان است. این جامعه، معطوف به ایده های جدید، به ساختاری نوین در جامعه، به روابطی جدید میان حکومت و فرد و ..... می باشد.

صرفنظر از این موضوع که روسیه چگونه در این روند پیش رود، این مساله ای بغرنج خواهد بود که گفته شود، روسیه به ساختار قدیم خود بازگشت نماید و همان طور که گورباچف در این زمینه مطرح نموده، این روند غیرقابل بازگشت است. بر این بنیاد، نوعی «غربی شدن » روسیه، واقعیتی کتمان ناپذیر است، گرچه بسیاری از نخبگان سیاسی، در این جامعه تلاش نمایند که یا گفتمان میان شرق و غرب با استفاده از واژه هایی که اشاره به سمت و جهت دیگر دارند را مسدود نمایند. لوتمن همچنین ما را دعوت به التفات و توجه به قلمرو دیپلماتیک می نماید. اگر ما این دیدگاه و نقطه عزیمت را پذیرا باشیم که قلمرو فرهنگ، قلمرو مفاهیم و کمیتهایی است که مخلوق زبان می باشند، آنگاه این مساله برایمان قابل فهم است که در جهان سیاست، دیپلماسی، زبان ویژه خود را دارد که کمک آن و از این طریق، سیاستمدار تلاش می نماید که مرزهای فرهنگی را تکلیف نماید تا بدین طریق، حکومتها را به هم نزدیک نماید. در وضعیت امروز اروپا، نمونه های متعددی در این زمینه وجود دارد. همکاری بارنتز یک چنین ویژگی و ابتکاری در بر دارد، همکاری بالتیک از نمونه های دیگر است و همانطوری که نخست وزیر دانمارک «راسموسن » اخیرا اظهار نمود: قلمرو بالتیک، قلمرویی پیشگام و جلودار است و جایی است که در آن، به گفتمان و گفت وگو حرمت نهاده شده است ».

چه ما تاکید بر تئوری نخبگان داشته باشیم و اذعان و اعتراف بدین مساله آوریم که این منافع سیاسی نخبگان است که تعیین می نماید چه چیزی مطلوبیت سیاسی برای منطقه دارد. و چه تاکید بر عناصر منطقه ای، تجارت و روابط مشترک میان مرزها و یا روابط دوستانه و تاریخی داشته باشیم، این امری مسجل و مشخص است که ما وابستگی تام به تعهد انسانی داریم و تا زمانی که موضوعی به نام انسان مطرح اس، باید بپذیریم که مطلقیت در این خصوص جایی ندارد.

انسان در عمل و گفتار، باز و آشکار است و از آنجایی که شعور و فهم پدید می آید، باید در پی معنا برآییم، همچنین هرگاه دیپلماسی از پایگاه بعد انسانی، در تمامی سطوح، چه در میان ملت و چه در میان نخبگان، از طریق ایجاد و خلق معنا شکل می گیرد.

بدین لحاظ بر این نظریم که پایه ها و شالوده یک منطقه، حوزه جغرافیایی آن نیست که مرزهای فیزیکی را ایجاد می نماید، بلکه بنیاد و اساس یک منطقه «تلطیف و یا تراشکاری » در مرزهای فرهنگی و زبانی است. پس از این نوع «تراشکاری » است که اقتصاد، سرمایه گذاری و روابط مشترک فرهنگی و ..... می تواند در صحنه بروز نماید. مطالعه در زمینه «تراشکاری زبانی » روشی است که تلاش می نماید، راهی را در قلمرو علوم سیاسی ایجاد نماد.

در قلمرو تئوریهای سیاسی، چگونگی طرح مسائل و اینکه از طریق چه نهادهایی ابراز شود، نکته ای بس موردنظر است.

در این خصوص محققی مانند «جاگر» در مقاله خود، اشاره دارد که دستورالعمل های همکاری منطقه ای، نوعی «رفتار زبانی » قلمداد می شود. وی اظهار می دارد: استدلالی که برای امنیت بالتیک بکار می رود، شیوه گفتاری است که به سادگی ایجاد گفت وگو را مسدود می نماید و هنگامی که حکومتها و یا دولتها شروع به ابراز نگرانی برای منطقه خود، برای توانایی دفاعی و مرزهای خود، برای رویه ها و روشهای خود و برای شهروندان خود بنمایند، مانعی برای ایجاد بحث و گفت وگو در سطحی عالیتر ایجاد می نمایند. او در این زمینه معتقد است که همکاریهای نظامی با دولتهای بالتیک، اقدامی خطاآمیز و عملکردی است که در قلمرو ژئوپلتیک معنا دارد.

گرچه من مطالب مفیدی را در دیدگاههای «جاگر» ملاحظه می نمایم، اما با نتیجه گیری وی در خصوص مساله همکاری نظامی توافق ندارم. «تراشکاری زبانی » در سطوح گوناگون مورد نظر است و مبادله آرا و مکالمه بیان نمایندگان نظامی دولتهای گوناگون، همچون قوه محرکه ای در روند اروپا محسوب می گردد. نکته مهم در این خصوص این نیست که چه کسانی با یکدیگر گفت وگو می نمایند، بلکه اصل این است که چه چیزی گفته می شود; زیرا هنگامی که انسان در خصوص منطقه بحث می نماید، در خصوص همکاریهای مرزی نیز بحث می نماید.

در این راستا، بحرانها طبیعتا ظاهر می شوند. هنگامی که ما در پی همکاریهای منطقه ای برمی آییم، بایستی روی این مساله حساب نماییم که قبل از مرحله همکاری، روند گفتاری پیچیده ای وجود دارد و اگر بخواهیم در این خصوص به زبان لوتمن سخن گوییم، این گونه است که ضرورتا بخشی از گفتارها و روابط مورد سوءفهم واقع می شوند. اما همین بد فهمی ها است که قوه محرکه روابط مشترک زبانی و فرهنگی قلمداد می شود. البته این حالت در صورتی بروز می نماید که این گونه مسائل، تبدیل به حربه های سیاسی نشوند که در چنین وضعی، زبانها قفل و روابط مسدود می گردد. در حقیقت، تنها از طریق بروز بدفهمی ها و اراده منسجم برای فهماندن درست پدیده هاست که فرهنگ برایمان رخ می گشاید.

لوتمن می گوید: آن کسی که بر دو زبان تسلط دارد، در واقع به سه عنصر سلطه دارد. دو زبان و یک همزیستی که این عنصر از طریق گفت وگو میان این دو زبان ایجاد می شود. همین عامل یا عنصر سوم در زبانهاست که تشکیل بعد انسانی را می دهد و سرنوشت مشترک انسانی را رقم می زند.

منبع:

سفارت ج. ا. ا - اسلو، به نقل از روزنامه آفتن پستن، 16/10/77.